

معرفی و نقد کتاب هگل و پدیدارشناسی روح

● سمیه صفاری احمدآباد^۱

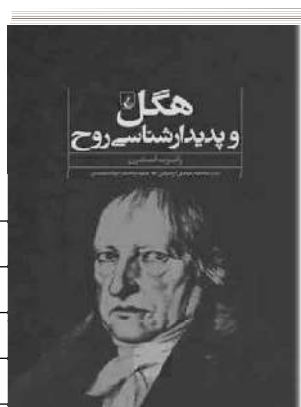
دانشجوی دکتری فلسفه هنر، دانشگاه آزاد اسلامی

چکیده

کتاب هگل و پدیدارشناسی روح نوشته رابرت استرن، شرحی مقدماتی در باب پدیدارشناسی روح از منظر هگل ارائه می‌دهد. در این کتاب سعی بر آن است که فرایند تکوین روح به زبانی قابل فهم و در عین حال متعهد به متن و تأکید بر ساختار دیالکتیک هگل شرح داده شود. همچنین در راستای درک هرچه بیشتر دشواری‌های اندیشه و نظام هگل؛ هر بخش این کتاب ارجاعات متعددی به سایر آثار هگل به همراه شارحان و منتقدان او می‌دهد. از این رو معرفی و نقد این کتاب ضرورت می‌یابد. لذا هدف این نوشتار نشان دادن کوشش استرن در جهت واکاوی نظام دیالکتیک هگل در مبحث پدیدارشناسی روح است تا از این طریق به این پرسش اصلی پاسخ داده شود که آیا شرح استرن توانسته راه‌گشای نقاط مبهم و دشوار پدیدارشناسی باشد؟ سپس درباره یافته‌های حاصل آمده از این نقد و بررسی باید گفت: با واکاوی صورت گرفته از کتاب، مؤلف در پایان شرح خود به این نتیجه می‌رسد که کتاب پدیدارشناسی روح تصور پیوند میان فردیت و کلیت را کاملاً مشخص نمی‌کند و تنها به روش‌هایی می‌پردازد که منجر به دید یک‌جانبه می‌شود. از این رو پدیدارشناسی هگل تنها توصیفی سلبی از آگاهی را ارائه می‌دهد، بنابراین هگل در این اثر تنها مقدمه‌ای را جهت ادراک و دریافت منطق و سایر آثار دیگرش نگاشته‌است. به عبارتی کتاب پدیدارشناسی مقدمه‌ای بر نظام دیالکتیکی هگل دانسته می‌شود. که شرح استرن بر آن و ترجمه روان از این شرح بازگو کننده نکات مبهم در مباحث پدیدارشناسی است و این ظرفیت را دارد که مبدل به منبع ارزنده‌ای جهت هگل پژوهی و پدیدارشناسی در زبان فارسی شود.

کلیدواژه

پدیدارشناسی روح، دیالکتیک هگل، ذهن و عین، فردیت و کلیت، ایدئالیسم مطلق.



■ استرن، رابرت. (۱۳۹۴)، هگل و پدیدارشناسی
روح، ترجمه محمد مهدی اردبیلی و سید محمد جواد
سیدی، تهران، ققنوس، ۳۶۸ ص، ۲۱۰,۰۰۰ ریال،
شابک: ۳-۱۱۲-۲۷۸-۶۰۰-۹۷۸.

فصلنامه نقد کتاب

کلاس فلسفه عرفان

سال سوم، شماره ۱۱-۱۲
پاییز و زمستان ۱۳۹۵

۱۶۸

مقدمه

کتاب هگل و پدیدارشناسی روح علی‌رغم حجم محدودش به گمان بسیاری از مفسران هگل^۲؛ به‌عنوان راهنمای مقدماتی در جهت فهم آراء این فیلسوف عصر مدرنیسم بسیار مفید است. « فردریش بیزر^۳ این کتاب را بهترین شرح از آراء هگل و مقدمه‌ای برای کتاب پدیدارشناسی روح در زبان انگلیسی می‌داند و استفان هولیگ^۴ آن را مقدمه‌ای می‌داند که برای درک یکی از پیچیده‌ترین کتاب‌های فلسفی در تاریخ فلسفه لازم و مفید است» (مقدمه مترجم، ۱۳۹۳: ۲۸).

این اثر با تأکید بر نکات کلیدی پدیدارشناسی روح در سال ۲۰۰۲ م توسط رابرت استرن^۵ فیلسوف هگل‌شناس انگلیسی به رشته تحریر در آمد و در زمستان ۱۳۹۳ ش توسط انتشارات ققنوس به فارسی ترجمه شد و در سال ۱۳۹۴ مورد چاپ مجدد قرار گرفت. ترجمه فارسی این کتاب در ۳۶۸ صفحه و هفت فصل با ترجمه وفادارانه نسبت به متن اصلی توسط محمد مهدی اردبیلی و سید محمد جواد سیدی تدوین یافته و به اثری درخور تأمل جهت ورود به هسته بنیادین اندیشه هگل در زبان فارسی مبدل شده است. در بررسی صوری اثر می‌توان ذکر کرد که این کتاب با فهرست مطالب، مقدمه مترجم، پیشگفتار و مقدمه نویسنده آغاز می‌شود. مترجم در مقدمه به صورت اجمالی ابتدا به شرح پدیدارشناسی روح از منظر هگل می‌پردازد، سپس ترجمه‌های فارسی از کتاب پدیدارشناسی روح را بررسی می‌نماید و در نهایت به ذکر برجستگی‌های این اثر در مقایسه با سایر آثار ترجمه شده از پدیدارشناسی روح به زبان فارسی می‌پردازد.

همان‌طور که بیان شد کتاب در هفت بخش جداگانه نگاشته شده است، و شیوه نگاشتن فصول با تکیه بر متن پدیدارشناسی هگل پیش می‌رود به این صورت که نویسنده در ابتدا به شرح پیشگفتار هگل می‌پردازد، سپس به ترتیب در بخش‌هایی با عنوان دیالکتیک ابژه، دیالکتیک سوژه، دیالکتیک

عقل، دیالکتیک روح و فلسفه به مثابه دیالکتیک؛ به شرح پدیدارشناسی روح و آراء برجسته متفکرین در خصوص آن می‌پردازد. در بخش پایانی نویسنده منابعی جهت مطالعه بیشتر عنوان کرده‌است، همچنین واژه‌نامه‌های انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی پایان کتاب هم جهت بررسی واژه‌ها و اصطلاحات هگلی بسیار مفید است.

فصل اول: بستر و زمینه پدیدارشناسی

استرن در این بخش می‌کوشد، کتاب پدیدارشناسی روح را به‌عنوان مقدمه‌ای بر نظام هگل معرفی نماید. از این‌رو به واکاوی در متن زندگی و آثار هگل می‌پردازد تا از این طریق ذهن مخاطب را آماده درک مفاهیم سنگین پدیدارشناسی روح نماید. در نهایت هم به این نکته اشاره می‌کند که پیشگفتار و مقدمه در کتاب پدیدارشناسی روح، طرحی بر کل اهداف هگل و سایر آثاری است؛ که بعد از پدیدارشناسی روح تألیف گردیده‌اند. «پیشگفتار هگل در پدیدارشناسی روح بیش از آن که نوعی دیباچه یا مدخل باشد، نوعی کُد یا دفترچه رمز برای درک متن یا حتی برای کل نظام فلسفه هگل دانسته می‌شود» (استرن، ۱۳۹۳: ۹۴). نویسنده در ادامه شرح پیشگفتار متذکر می‌گردد، به‌زعم هگل در تصور از جهان، باید عقل راضی شود و در این راه فلسفه در مقام یک علم نظروزرز قادر است؛ عقل را در رسیدن به این رضایت یاری کند. هگل در پیشگفتار خود به بحث و جدل علیه معاصرانش از جمله رومانتیسم‌ها می‌پردازد، که به‌باور او؛ در اهداف خود شکست خورده‌اند. از آن جهت که با ترک عقل به نفع ایمان تصور داشتند که می‌توانند چالش‌های عصر روشنگری را برطرف سازند. رومانتیسم‌های معاصر هگل در مقابل عقل‌گرایان معتقد بودند که اگر ذهن می‌خواهد جهان را خانه خود بداند باید صرفاً به دنبال آگاهی بی‌واسطه الهی و رهاکردن هر شکلی از تفکر باشد، زیرا در جریان عقل‌گرایی مفرط جریان روشنفکری قطعیت‌های پیش از آن کاملاً تضعیف شده بودند. از این‌رو به‌باور رومانتیسم‌ها، فلسفه با تن‌دادن به تهذیب معنوی به‌جای بینش عقلانی باید جبران مافات کند. به‌عقیده استرن هدف اصلی هگل در پیشگفتار کتابش نمایان ساختن نقطه تمایزش با این فیلسوفان، به‌ویژه شلینگ^۶ و فلسفه طبیعت برآمده از آراء او است. «شلینگ و هگل هر دو مدافع ایدئالیسم مطلق بودند، ایدئال مطلق را فلسفه همانستی به‌معنای وحدت ذهن و عین می‌نامند. ایدئال مطلق در نظام شلینگ به‌معنای مفهوم زندگانی است، به‌عبارتی شلینگ در ایدئالیسم مطلقش ارجمندترین جایگاه را به فلسفه طبیعت اختصاص می‌دهد، اما هگل در نظام ایدئالیسم مطلق خود به ایده روح توجه می‌نماید؛ که از بنیاد معنایی

تاریخی یا فرهنگی به‌همراه دارد از نظر هگل روح فقط زندگانی نیست، بلکه خودآگاهی زندگانی است زیرا زندگانی تنها در ساحت طبیعت نمایان است از طرفی طبیعت چیزی نیست مگر جنبه بیرونی مطلق؛ اما ایده خودآگاهی روح در قلمرو جامعه، تاریخ و دولت متجلی می‌گردد، از این جهت روح هم جنبه درونی و هم جنبه بیرونی مطلق است» (جهت مطالعه بیشتر رجوع شود به: بیزر، ۱۳۹۱: ۱۰۴-۱۴۴).

فصلنامه نقدکتاب

کلاس فلسفه عرفانه

سال سوم، شماره ۱۱-۱۲
پاییز و زمستان ۱۳۹۵

۱۷۰

فصل دوم: دیالکتیک ابژه

نویسنده در فصل دوم کتاب؛ به شرح نخستین بخش پدیدارشناسی روح می‌پردازد، که مختص به آگاهی است. هگل آگاهی را در سه بخش یقین حسی^۷، ادراک^۸ و گذر به خود آگاهی^۹ تحت نظام دیالکتیکی بررسی می‌کند. یقین حسی به‌عنوان صورتی از آگاهی است؛ که بهترین راه کسب دانش نسبت به جهان را در تجربه مستقیم یا شهودی؛ بدون اطلاق مفاهیم به آن می‌داند. به‌عقیده استرن، دانش بدست‌آمده از این نوع تجربه از منظر هگل نوعی تجربه بی‌واسطه بر مبنای فردیت تقلیل‌ناپذیر است. از آن جهت که یقین حسی در می‌یابد که می‌تواند مستقیماً توسط ذهن^{۱۰} بدون نیاز به هیچ‌گونه فعالیت مفهومی عین^{۱۱} را شناسایی کند. استرن در این بخش جهت فهم هرچه بیشتر دشواری‌های آراء هگل ابتدا برداشت سه رویکرد مبنای‌گرای معرفتی^{۱۲}، تجربه‌گرای^{۱۳} به‌همراه واقع‌گرایی^{۱۴} را در خصوص یقین حسی شرح می‌دهد، سپس نقطه تمایز نگاه عمیق‌تر هگل نسبت به آن‌ها را توضیح می‌دهد و در نهایت نقد اگزستانسیالیسم‌ها از آراء هگل در این زمینه را بررسی می‌کند و سرانجام عنوان می‌کند؛ خاصیت پدیدارشناسی این است که مشکلات تفکر یک‌جانبه را نمایان می‌سازد، تا از این رهگذر مخاطب بتواند در مقام یک پدیدارشناس به تشخیص مفاهیم پردازد و دیگر فریفته معرفت‌شناسی یک‌جانبه یقین حسی نگردد (استرن، ۱۳۹۳: ۱۱۶-۱۲۶).

آگاهی وقتی به این حقیقت رسید دیگر نمی‌تواند بدون تن‌دادن به تناقض، فردیت را نوعی ذات تفردیافته منحصر به فرد در نظر گیرد، بلکه اکنون دیگر آماده است افراد را به‌عنوان موجوداتی درک کند که توسط ویژگی‌های مشترکشان با سایر افراد در نظر گرفته شده‌اند به دیگر سخن آگاهی این قابلیت را می‌یابد که نه تنها به فردیت بلکه به کلیت نیز بیاندهد، این‌جا است که آگاهی وارد مرحله ادراک می‌گردد. هرچند در وهله نخست این موضع ادراک؛ رضایت‌بخش، روشن و مبتنی بر عقل عرفی به‌نظر می‌رسد اما آگاهی در این مقطع ابژه را ترکیبی از ویژگی‌های محسوس می‌پندارد و به تبع آن هر فرد را مجموعه‌ای از کلیات یا نوعی افزون بر آن تصور می‌کند،

به دیگر سخن ادراک؛ هر فرد را تمثیلی مشترک از مجموعه نمونه - ویژگی‌ها در یک قلمرو مکانی منفرد می‌داند. در این زمینه استرن متذکر می‌شود که هگل این حالت را همبودگی بسیطی از یک تکثر می‌خواند و مثال نمک در آراء هگل را بیان می‌کند و به شرح آن می‌پردازد که:

«این نمک یک جای ساده یا بسیط، اما درعین حال متنوع است، این نمک سفید و افزون بر آن زبان سوز، مربعی شکل و دارای وزنی خاص و غیره است. کلیه این ویژگی‌های متکثر در این جای ساده یا بسیط مجرد حضور دارند و در آن با یکدیگر در هم آمیخته‌اند و هیچ کدام نسبت به دیگری جایی متفاوت ندارند ... و علی‌رغم این در هم آمیختگی، سایر ویژگی‌ها را متأثر نمی‌سازند» (همان: ۱۲۷-۱۲۸). به عقیده هگل نمک به‌عنوان یک امر بسیط در نظر می‌آید که درعین حال متنوع نیز است و از خصلت‌هایی چون سفیدی، شوری، شکل، وزن و ... تشکیل یافته اما کلیه این ویژگی‌ها در یک امر بسیط مجرد حضور دارند و به هم آمیخته شده‌اند و تأثیری بر هم نمی‌گذارند بنابراین یک تکه نمک چیزی جز نمونه‌ای از ویژگی‌ها و خصلت‌هایی که در مکانی واحد به گرد هم جمع آمده‌اند، به نظر نمی‌رسد. در ادامه بحث نویسنده به نقل از هگل استدلال می‌کند، رویکرد مجموعه‌گرا^{۱۵} متزلزل است زیرا به ضد خود مبدل می‌شود به این معنا که ابژه در این نگرش امری واحد در نظر می‌آید که به‌عنوان امری زیر نهاد یا جوهر؛ برتر از تمام ویژگی‌هایش به حساب می‌آید، از این رو درنهایت «رویکرد مجموعه‌گرا نیز به نگرش ضد خود که همان رویکرد زیر نهاد است، مبدل می‌شود که در آن وحدت شیء امری برتر و فراتر از کیفیات متعددش محسوب می‌گردد» (همان: ۱۲۹).

در پایان این فصل نویسنده به این نکته اشاره می‌کند که به‌عقیده هگل هیچ‌کدام از دو رویکرد مطروحه آگاهی را ارضاء نمی‌کند و آگاهی مدام میان این دو تصور در نوسان است، به این معنا که آگاهی؛ گاهی ابژه را مجموعه‌ای از ویژگی‌ها در نظر می‌گیرد و گاهی نیز ابژه را امری برتر و فراتر از تکثر ویژگی‌ها تلقی می‌نماید، به عبارتی گاهی ابژه در مقام واحد و گاهی در مقام کثیر دانسته می‌شود، از این رو آگاهی جهت رهایی از اسارت واحد/ کثیر به فاهمه^{۱۶} پناه می‌برد تا از این طریق راهی جهت یکپارچه‌سازی قوانین درون یک نظریه واحد بیابد، اما به‌زعم هگل اگر قوانین به این شکل همسان شوند ویژگی‌های خاص خودشان را از دست می‌دهند و درنهایت قانون مبدل به امری سطحی و ظاهری بدون ویژگی‌های خاص می‌شود و به‌واسطه خصلت عمومی شدن کاربردش را در جهان انضمامی از دست می‌دهد، زیرا تنها به توصیف پدیدارها می‌پردازد. استرن می‌کوشد به بیانی ساده نشان

دهد که هیچ‌کدام از شیوه‌های مطرح شدهٔ دیالکتیک ابژه در جهت رسیدن به هدف توفیق نمی‌یابند، چراکه هرکدام آگاهی را به نقطه‌ای خاص سوق می‌دهند، از این‌رو آگاهی باید به‌دنبال یافتن تصویری متافیزیکی از جهان باشد که به‌لحاظ عقلانی رضایت بخش شود و در این‌راستا باید تصویری نوین از مقولات را بنا نهد اما آگاهی در پدیدارشناسی به این فهم نوین دست نمی‌یابد زیرا این مهم وظیفهٔ منطق است و پدیدارشناسی صرفاً مقدمات آن را فراهم می‌کند.

فصلنامه نقد کتاب

کلاس فلسفه عرفان

سال سوم، شماره ۱۱-۱۲
پاییز و زمستان ۱۳۹۵

۱۷۲

فصل سوم: دیالکتیک سوژه

نویسنده به‌عنوان شارح پدیدارشناسی روح در این فصل با ذکر مقدمه‌ای گذر از آگاهی به خود آگاهی را چنین بیان می‌دارد: «با شکست آگاهی و گرایش عین محورش؛ هگل به نقطهٔ مقابل آگاهی که همان خود آگاهی است، عزیمت می‌کند و با قراردادن ذهن در مرکز اشیاء موضعی کاملاً متضاد با آگاهی اختیار می‌کند، اما در نهایت هدف او این است که نشان دهد هر دوی این نگرش‌ها (چه آگاهی و چه خودآگاهی) موضعی یک‌جانبه دارند به این علت که آگاهی می‌کوشد خود را از جهان بیرون بکشد از این‌رو موضعی مطلقاً ابژکتیو دارد، در مقابل آن خود آگاهی می‌خواهد با تمام نیرو بر جهان سلطه یابد و خود را بر جهان تحمیل کند از این‌رو موضعی سوژکتیو محور اختیار می‌کند و در نهایت خود آگاهی اسیر این همان‌گویی (گزاره‌های توتولوژی) می‌گردد» (همان، ۱۵۷). استرن در مبحث دیالکتیک سوژه بحث را از میل^{۱۷} به‌عنوان بنیادی‌ترین شکل سوژه در آراء هگل آغاز می‌کند، که «به‌زعم هگل میل با در نظر گرفتن سوژه به‌عنوان نوعی ارادهٔ ناب؛ منجر به نابودی استقلال ابژه می‌گردد، به این علت که سوژه می‌کوشد در قالب میل فردیتش را به کمک نفی جهان اطرافش حفظ نماید اما در نهایت هنگامی که ابژه را منهدم می‌کند دیگر چیزی نمی‌ماند تا بتواند توسط آن فردیت خود را اثبات کند، از این‌رو هگل بر پایه نگرش دیالکتیکی؛ از مرحلهٔ میل به مرحلهٔ میانجی که نبرد مرگ و زندگی^{۱۸} است؛ رجعت می‌کند» (همان، ۱۵۹-۱۶۲). در مرحلهٔ نبرد مرگ و زندگی؛ میل با نفی ابژه به نوعی تسلسل بی‌پایان سوژه مبتلا می‌شود، از آن جهت که ویرانی ابژه به ظهور مجدد میل راه می‌برد، از این‌رو سوژه به‌منظور حل این معضل توجه خود را از ابژه به سمت سوژه معطوف می‌نماید، به این علت که برای تسلیم شدن سایر سوژه‌ها نسبت به ارادهٔ او دیگر لزومی به نابودی آن‌ها همانند دیگر ابژه‌ها نیست، از سویی همان‌گونه که من می‌کوشم تا اراده‌ام را بر دیگری تحمیل کنم، دیگری هم می‌کوشد تا اراده‌اش را بر من تحمیل کند، از این‌رو

این رابطه سرانجام به ستیز می‌انجامد و تنها هنگامی رفع می‌گردد که یکی از دو طرف رابطه شکست را بپذیرد و تسلیم اراده دیگری شود، به عبارتی بردگی را بپذیرد. در این نبرد سوژه و انهاده باید زنده بماند تا از طریق آن خود آگاهی باز شناسی شود (همان، ۱۶۲-۱۷۴). در مرحله بعد؛ خود آگاهی از مرتبه نبرد مرگ و زندگی وارد اربابی و بردگی^{۱۹} می‌شود. در این حالت خود آگاهی به عنوان ارباب؛ سوژه و انهاده خود را از طریق قدرت به کار ملتزم می‌دارد و از این راه سعی می‌کند بر بیگانگی‌اش نسبت به جهان غلبه کند. در ادامه مؤلف به تحلیل رواقی‌گری^{۲۰} از منظر هگل می‌پردازد به عقیده استرن؛ هگل رواقی‌گری را از دیده برده بررسی می‌نماید، از این جهت به منظور رهنمون شدن به مرحله رواقی‌گری نوعی تغییر در رویکرد از ارباب به برده نیاز است. برده به واسطه کار کردن بر روی اشیاء در جهان به این حقیقت می‌رسد، همچنان که او می‌کوشد تا ایده‌هایش را در محصولاتش محقق سازد، جهان نیز با او همکاری می‌کند، از این جهت طبیعت دیگر امری بیگانه با او نیست (همان، ۱۷۸).

فصلنامه نقد کتاب

کلاس فلسفه عرفان

سال سوم، شماره ۱۱-۱۲
پاییز و زمستان ۱۳۹۵

۱۷۳

استرن در شرح رواقی‌گری توضیح می‌دهد که این نگرش نوعی عقل‌گرایی است، به این علت که رواقیان بر این باور بودند که لوگوس^{۲۱} یا عقل؛ بر جهان حکم می‌راند و عقل بشر نیز؛ تنها بخشی از این لوگوس الهی به حساب می‌آید که به وسیله هماهنگ ساختن خود با آرایش کیهانی تلاش می‌کند تا به سعادت دست یابد. به عقیده نویسنده، هگل هر کدام از مراحل رواقی‌گری که شامل شکاکیت^{۲۲} و آگاهی ناشاد^{۲۳} می‌شود، را به رویدادی تاریخی ارجاع می‌دهد، به عنوان مثال در بیان این مطلب که «رواقی‌گری هدفش آزادی است چه بر سریر چه بر زنجیر» بدون تردید به رواقیان متأخر رومی یعنی مارکوس اورلیوس^{۲۴} امپراتور روم و اپیتکوس^{۲۵} برده آزاد شده اشاره می‌کند (همان، ۱۸۵-۱۷۸). در انتهای این فصل نویسنده با ارجاع به مقاله رابطه شکاکیت و فلسفه هگل^{۲۶} و درس گفتارهایش در باب تاریخ فلسفه؛ بیان می‌کند که هگل تقابلی مهم میان شکاکیت باستان و مدرن ترسیم می‌نماید و در عین حال به دنیای مدرن شدیداً حمله می‌کند، زیرا شکاکیت آن را ضد فلسفه می‌داند، اما شکاکیت باستان را؛ صرفاً عنصری در خدمت عقل عرفی بر می‌شمارد که هیچ‌گاه ضد فلسفه نبوده است (همان).

فصل چهارم: دیالکتیک عقل

کلیات این فصل بررسی رویکرد عقل در پدیدارشناسی است، بر این اساس که «پدیدارشناسی، با گذر از آگاهی ناشاد به عقل همچنان که بار دیگر جهان را هم‌چون خانه خود در نظر می‌گیرد روح خوش‌بینی، که مشخصه عقل‌گرایی

است را باز می‌یابد» (همان: ۱۹۵). به‌زعم استرن، در بخش دیالکتیک عقل؛ هگل در پی تحلیل نارسایی‌ها و نواقص انواع مختلف عقل‌گرایی است؛ که در نهایت منجر به شکل‌گیری تنش میان مقولات جزئی - کلی و دید یک جانبه می‌گردند. «هگل دیالکتیک عقل را با بحثی در باب ایدئالیسم آغاز می‌کند که هدف اصلی آن از میان بردن تمایز سوژه و جهان است. وی با شیوه‌ای که طی آن ایدئالیسم را قادر می‌سازد از نیاز به امر متعالی و نیاز به نفی جهان رها شود، همدل است» (همان: ۱۹۶).

از سویی مؤلف در موضعی انتقادی به تحلیل ضعف‌های رویکرد عقل‌گرایی می‌پردازد و در این راستا تلویحاً به کانت^{۲۷} و فیشته^{۲۸} و شلینگ اشاره می‌نماید به این علت که شیوه عقل‌گرایی ایدئالیسمی آنان در دفاع از موضوع به استدلال نمی‌پردازد و از سویی نمی‌کوشد نظرگاه‌های دیگر را بررسی کند، بلکه صرفاً به روشی جزمی اعلام می‌دارد که عقل تمام واقعیت است. به‌زعم استرن، هگل ایدئالیسم خود را ایدئالیسم مطلق و ایدئالیسم کانت را ایدئالیسم سوپزکتیو می‌خواند، زیرا کانت و اخلاف او گمان می‌کردند، واقعیت تنها هنگامی برای آگاهی قابل فهم است که توسط ذهن صورتی بر آن تحمیل شود، بدین علت اشیاء فی‌الذات که فاقد صورت هستند؛ در آراء کانت همیشه خارج از دسترس اذهان باقی می‌مانند. هگل در موافقت با کانت می‌پذیرد که واقعیت باید صورتی خاص داشته باشد تا برای آگاهی قابل فهم شود اما در مخالفت با او نمی‌پذیرد که این صورت به دست سوژه بر واقعیت تحمیل می‌شود. هگل بر خلاف کانت؛ و در موافقت با فیشته معتقد است این صورت در خود واقعیت نهفته است و میان سوژه و جهان همواره وساطت می‌کند (همان: ۱۹۷-۲۰۲).

سپس استرن شرح می‌دهد که آگاهی؛ از محدودیت‌های تحمیل شده توسط عقل‌گرایی ایدئالیستی به‌ستوه می‌آید به این علت موضع عقل‌گرایانه متفاوتی به نام عقل مشاهده‌گر^{۲۹} یا عقل‌گرایی علمی اتخاذ می‌نماید. هر چند عقل مشاهده‌گر می‌کوشد فرد را تحت طرحی قابل فهم از قوانین کلی در آورد اما این قوانین به این علت که فاقد عمومیت هستند، مقطعی و تو خالی محسوب می‌گردند، از این رو میان کلیت قوانین و جزئیت مشاهدات تجربی تنش به‌وجود می‌آید، در نهایت مجدداً آگاهی نمی‌تواند در طبیعت ساختار عقلانی بیاید و در جهان احساس در خانه بودن نماید (همان: ۲۰۲-۲۱۲).

آگاهی که نتوانسته نقشی راضی‌کننده برای قوانین در سطح طبیعت بیاید، اکنون به خود رو می‌آورد به دیگر سخن از مشاهده طبیعت به مشاهده خود آگاهی تغییر موضع می‌دهد تا قوانین حاکم بر ذهن بشر را کشف

کند. یکی از مواردی که در مابقی این فصل مطرح می‌شود، تغییر و بررسی پیش‌فرض‌های تفکر مدرن در باب فرد و جایگاه او در جهان اجتماعی است. استرن در بخشی ویژه به‌صورت مقایسه‌ای با تکیه بر آراء هگل در کتاب پدیدارشناسی؛ نگرش دوران باستان و تفکر دوره مدرن را بررسی می‌نماید: «از نظر هگل، یونانیان معتقد بودند تنها راه دست یافتن فرد به رضایت‌مندی عملی در جهان، بودن در دولت‌شهر یا پولیس است، به این علت مسئله رضایت‌مندی برای فرد بی‌درنگ مسئله ای اجتماعی دانسته می‌شود به عبارتی تنها اگر فرد درون چارچوب اجتماعی مناسبی زندگی کند می‌تواند خود را در خانه بیابد، اما در تفکر مدرن عقل دیگر این تصور یونانی را؛ در راه رسیدن به احساس در خانه بودن جدی نمی‌گیرد و نمی‌تواند جدی بگیرد به این علت که عقل مدرن با تصور فرد آزاد آغاز می‌شود که برای یونانیان ناشناخته است» (همان: ۲۲۰-۲۲۲).

فصلنامه نقدکتاب

کافیه فلسفه

سال سوم، شماره ۱۱-۱۲
پاییز و زمستان ۱۳۹۵

۱۷۵

انسان مدرن دیگر منافع جمع را منافع خود نمی‌داند از این رو قوانین تصویب شده دولت؛ با مرجعیت اخلاقی فردی او؛ در مغایرت قرار می‌گیرد و در نهایت آگاهی نمی‌تواند احساس در خانه بودن یونانیان را تجربه نماید، از این جهت آگاهی جنبه صرفاً فردی خود را نیز رها می‌کند و از عقل به جانب روح حرکت می‌کند.

فصل پنجم: دیالکتیک روح

در این فصل مؤلف ابتدا به شرح این سؤال هگل می‌پردازد: که چرا آگاهی در زندگی اخلاقی یونانی با این که احساس در خانه بودن می‌کرد؛ نتوانست این احساس را پایدار نگه دارد. هگل در بررسی زندگی یونانیان به این نتیجه می‌رسد که هماهنگی زندگی اخلاقی یونانیان مبتنی بر نوعی تقسیم کار میان دو جنس مخالف است و این عامل رمز ثبات زندگی یونانیان به حساب می‌آید از این رو آنان همواره میان دو جنبه متضاد توازن برقرار می‌ساختند، زیرا تضاد از نظر یونانیان؛ تصدیق یکی از طریق دیگری بود. سپس با اشاره به داستان آنتیگونه^{۳۰} شرح می‌دهد که چگونه روح نتوانست، در این توازن پایدار بماند و از این رو زندگی اخلاقی را پشت سر نهاد. به عقیده استرن این نمایشنامه برای هگل همچون کلیدی در جهت فهم زوال زندگی اخلاقی یونانیان دانسته می‌شود، از آن جهت که آنتیگونه نمادی از تعارض جاودان میان فرد و دولت به شمار می‌آید. آنتیگونه شخصیتی است که هماهنگی زندگی اخلاقی را نابود می‌کند از این رو نشان فردگرایی محسوب می‌شود، که در جهان و تفکر یونانی جایگاهی برای او وجود ندارد. از طرفی در پدیدارشناسی آنتیگونه و کرئون هر کدام نماینده جهان یونانی دانسته می‌شوند به این علت

که هر دو نمی‌توانند بر دوگانگی‌های بنیادین خود غلبه نمایند (همان: ۲۴۹-۲۶۱).

در ادامه نویسنده بر مبنای پدیدار شناسی به توصیف جهان رومی در آراء هگل می‌پردازد که جهان رومی حاصل تکه‌تکه شدن پولیس یونان است، از آن جهت که امپراتور به جای این‌که شهروند باشد، خود را شخص می‌نامد، اما این دیدگاه نیز یک جنبه است زیرا در آن انسجام اجتماعی وجود ندارد و به لحاظ اخلاقی همیشه زور حق است. در این فصل نکات دیگری در باب روح از خود بیگانه و فرهنگ، ایمان و روشنگری مورد بحث قرار می‌گیرد و در نهایت نویسنده به شرح انقلاب کبیر فرانسه می‌پردازد تا در این نقد هگل؛ برداشت یک جنبه از آزادی را شرح دهد از آن جهت که سوژه مجبور می‌شود هر جزئی‌تری را امحا کند، به دیگر سخن تمام امیال و خصلت‌های اجتماعی ممتازش را نابود سازد، تا به کلیت دست یابد، که از نظر هگل این رویکرد نیز محکوم به شکست است. نویسنده در پایان این فصل به این نکته اشاره می‌نماید که هگل در انتهای دیالکتیک روح؛ ارجاعی اجمالی به خدا در بحث روح می‌زند تا از این طریق پلی به سوی دین بزند (همان: ۳۰۸).

فصل ششم: دیالکتیک دین

در فصل ششم شکاف میان ایمان و عقل که از نتایج تفکر مدرن است؛ مورد بررسی قرار می‌گیرد. «هگل این شکاف را حاصل تضاد میان خدا و انسان، احساس و عقل، دین و فلسفه می‌داند» (همان: ۳۰۹)، به‌زعم استرن در این قسمت هگل به دنبال کمال دینی است که در آن تضاد میان امر مطلقاً جهانی از میان می‌رود، به عبارتی برخلاف عقاید روشنگری که دین را از فلسفه کنار می‌نهد، می‌خواهد نشان دهد که چگونه می‌توان باوردینی را درون فلسفه جای داد. از این‌رو هگل در مبحث دیالکتیک دین، آگاهی دینی را در دین طبیعی^{۲۱}، دین هنری^{۲۲} دین و حیانی^{۲۳} بررسی می‌نماید، تا از این طریق نشان دهد که نه‌تنها نگرش دینی ما را از جهان جدا نمی‌کند، بلکه اگر به‌درستی بسط یابد، می‌تواند بیانی از نظرگاه فلسفی به‌صورت غیر فلسفی باشد. به‌باور هگل دین طبیعی تجسم نیروهای طبیعت است، اما رفته‌رفته به‌واسطه تغییرپذیری رابطه انسان با طبیعت؛ به سوی رابطه انسان با پولیس و اجتماع؛ چرخشی از دین طبیعی به سوی دین هنری شکل می‌گیرد که در آن خدایان تجسم دولت می‌شوند و در هیئت انسانی به نمایش در می‌آیند. اما آگاهی دینی در مسیر خود به این نتیجه می‌رسد که از راه تجسم خدایان نیز نمی‌تواند، فهم کافی از سرشت الهی بیابد، از

این جهت آگاهی از هنرهای تجسمی به صورت های ادبی حماسی، تراژدی و کمدی روی می آورد. از آن جهت که در ادبیات خدایان به حالت امر کلی جلوه می نمایند، به دیگر سخن تجسم خدایان در هیئت جزئی مبدل به روایت کلی از آنان در گونه های ادبی می شود. به استدلال شارح، هگل در کتاب پدیدارشناسی دین یونانیان را دین هنری خطاب می کند، به دیگر سخن مبحث هنر نزد هگل نخستین بار در بخش دیالکتیک دین مطرح می شود. واپسین مرحله دین؛ تجسد خدا در هیئت انسان مشخص است، به این علت هگل مسیحیت را برترین دین می داند، از آن جهت که در مسیحیت آموزه تثلیث و تفسیر خدای پسر و پدر مطرح می شود. در باور هگل آگاهی در این مرحله می تواند احساس در خانه بودن در جهان را تجربه کند (همان: ۳۰۹-۳۲۴)، از آن جهت که روح در عین متجسم می شود.

فصلنامه نقد کتاب

کلاس فلسفه عرفان

سال سوم، شماره ۱۱-۱۲
پاییز و زمستان ۱۳۹۵

۱۷۷

فصل هفتم: فلسفه به مثابه دیالکتیک

در این بخش مؤلف کسب رضایت آگاهی؛ که نتیجه آن احساس در خانه بودن روح است را در دین و فلسفه از هم متمایز می داند. استرن به نقل از هگل بیان می کند: در دین که از منظر هگل مسیحیت نمونه کامل آن است؛ احساس در خانه بودن روح از طریق داستان و اسطوره و باز نمود دینی به نمایش می آید، اما در فلسفه این احساس و کسب رضایت؛ معنایی حقیقی و عقلانی می یابد. به زعم استرن در پایان پدیدارشناسی، آگاهی پس از طی مسیر طولانی به این نتیجه می رسد که در پیدا کردن احساس رضایت در جهان ناکام مانده است به این علت که هر شیوه ای برگزیده، در نهایت به دید تک جانبه گراییده است به عبارتی هریک از شیوه های ذکر شده در پدیدارشناسی نمی تواند پیوند میان جزئیت و کلیت را محقق گرداند. بنابراین در پدیدارشناسی تصور پیوند فردیت و کلیت کاملاً مشخص نمی شود و این موضوع توسط هگل در مباحث منطقی شرح داده می شود.

دمی با نویسنده کتاب هگل و پدیدارشناسی روح

پرفسور رابرت استرن، فارغ التحصیل دانشگاه سنت جان کمبریج^{۳۴}، به عنوان عضو اصلی انجمن فلسفه بریتانیا و استاد فلسفه در دانشگاه شفیلد^{۳۵} مشغول به کار است. تخصص اصلی او شناخت تاریخ فلسفه به ویژه قرن نوزدهم به بعد است. در این راستا استرن توجه فراوان به هگل دارد. او تألیفات بسیاری در زمینه شناخت آراء هگل انجام داده و در چندین اثر به مقایسه آراء کانت و هگل پرداخته است. از آثار برجسته استرن می توان به شرح پدیدارشناسی روح^{۳۶}، مجموعه چهار جلدی مقالات با عنوان سنجش انتقادی فلسفه هگل^{۳۷}،

مجموعه مقالات متافیزیک هگل^{۳۸} و بسیاری آثار دیگر در زمینه هگل اشاره کرد. ویژگی برجسته‌ترین در تفسیر آراء هگل، روشنی بیان و فصاحت کلام است، که به وسیله آن همواره شرحی روان بر آراء هگل می‌نگارد و از این طریق مشکلات فهم آراء این فیلسوف شاخص دوران مدرن را آسان‌تر می‌نماید.

دمی با مترجم کتاب هگل و پدیدارشناسی روح

دکتر محمدمهدی اردبیلی پژوهشگر، نویسنده، مترجم حوزه فلسفه، دانش‌آموخته دکتری فلسفه غرب از دانشگاه تبریز و استاد فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی است. او پژوهش‌های عمده‌ای در حوزه فلسفه ایدئالیسم آلمانی به ویژه کانت و هگل انجام داده‌است. عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشدش سیر تکوین آگاهی در پدیدارشناسی روح هگل، و عنوان رساله دکتری او نظام متافیزیک‌ینا و تأثیرات آن بر پدیدارشناسی روح هگل است. اردبیلی کتاب‌های متعددی در زمینه فلسفه نگاشته و ترجمه کرده‌است. او در بین علاقه‌مندان به این رشته؛ نویسنده و پژوهشگری شناخته شده‌است. از جمله تألیفات او می‌توان به آگاهی و خود آگاهی در پدیدارشناسی روح هگل، دفترهای سیاست مدرن (پنج متن سیاسی از هگل)، هگل از متافیزیک به پدیدارشناسی نام برد. در حوزه ترجمه نیز؛ آثار برجسته‌ای چون خود آگاهی هگلی و پسا ساختارگرایی فرانسوی، نقادی نقد عقل محض، واسازی هگل، هگل و پدیدارشناسی روح و هگل (دانشنامه فلسفه استنفورد) را انجام داده‌است.

اردبیلی در ترجمه این اثر کاری شایسته مدح را به علاقه‌مندان عرصه تفکر ارائه کرده‌است. مشکلات ترجمه چنین اثری بر هر آشنای این عرصه روشن است. متنی به لحاظ محتوا پیچیده؛ ناظر به اساسی‌ترین مباحث هگل که در قالب شرح؛ از فیلسوفی برجسته که خود نیز متخصص مباحث هگل است؛ انجام پذیرفته، از این جهت ترجمه این متن شهادت و تخصص در حوزه هگل شناسی را می‌طلبد. مترجم در ابتدای کتاب نکاتی ارزشمند در باب پدیدارشناسی روح ذکر می‌کند، به استدلال او «آگاهی در سفر خود از بدوی‌ترین و نازل‌ترین منزل‌گاه (یقین حسی)؛ تا والاترین مرتبه‌اش (دانش مطلق)؛ حالتی دارد که به آن نفی در عین حفظ می‌گویند. به این معنی که روح در هر مرحله از سیر خود مرحله قبل را در عین نفی کردن، حفظ هم می‌نماید و در بطن این فرآز و فرودهای روح است که؛ شیوه دیالکتیکی هگل به نحو ملموس آشکار می‌گردد» (مقدمه مترجم: ۱۱).

مترجم در مقدمه کتاب مخاطب را جهت فهم هرچه بیشتر دشواری‌های نظام هگل به اثر دیگرش به عنوان آگاهی و خودآگاهی در پدیدارشناسی روح

هگل ارجاع می‌دهد. علاوه بر این او به نقد ترجمه‌هایی از پدیدارشناسی روح که در زبان فارسی انجام شده‌است؛ می‌پردازد. در این راستا برخی از ترجمه‌ها را می‌ستاید و برخی دیگر را نقد می‌نماید در ادامه سخن سه گونه سوء فهم رایج از پدیدارشناسی را تشریح می‌نماید. این سه برداشت اشتباه به شرح ذیل است:

اسطوره جدایی تز از آنتی تز

به عقیده اردبیلی در این شیوه تفکر؛ سه‌گانه‌های تز، آنتی‌تز و سنتز به دیدی شبه مارکسیستی نگریسته می‌شوند، که در نهایت به نبرد طبقاتی می‌انجامد و در آن طبقه پرولتاریا به‌عنوان آنتی‌تز در مقابل طبقه بورژوا به‌عنوان تز قرار می‌گیرند. اردبیلی این شیوه درک هگل را نمونه‌ای بارز از کج فهمی پدیدارشناسی روح می‌داند، از آن جهت که هگل هیچ‌گاه در این اثر از اصطلاحات تز و آنتی‌تز استفاده نکرده‌است. از این رو هر برداشتی از دیالکتیک هگل که در آن دو وضعیت متقابل در نبردی مقابل هم دیگر قرار گیرند؛ که در آن یک حالت فرو کاسته شود باطل است. به این علت که درون ماندگاری دیالکتیکی هگل نادیده انگاشته می‌شود (همان، ۱۸-۱۹).

اسطوره روح بلعنده مستبد

به عقیده مترجم یکی دیگر از برداشت‌های رایج از روح هگلی که عمدتاً مبدل به نگرش انتقادی علیه او گردیده، تلقی روح مطلق به‌عنوان هیولای مستبد تمامیت خواه است. به این معنی که اقلیت‌ها در سیطره کل محکوم به حذف شدن هستند، که در سنت هگلی افرادی چون آدرنو^{۳۹} و مارکس^{۴۰} پیرو آن هستند. به عقیده اردبیلی مطلق شدن روح چیزی جز به درون کشیدن دیالکتیکی دیگری نیست، از سویی کلیت هگلی امری است که از ابتدا؛ حقیقت خود را نه تنها به‌منزله جوهر بلکه همچنین به‌منزله سوژه آشکار می‌نماید (همان: ۱۹-۲۵).

برداشت خطی - زمانی از پدیدارشناسی

بر اساس این قرائت، یقین حسی نقطه آغاز یا ابتدای سیر خطی روح است و روح پس از طی مسیری مستقیم و پشت سر گذاشتن مراحل مختلف به انتهای مسیرش که دانش مطلق است؛ می‌رسد و از حیث زمانی از ابتدای تاریخ به انتهای تاریخ رجعت می‌کند. اردبیلی این نظریه را هم نقد می‌نماید، از آن جهت که روح در مسیر خود از آغاز تا پایان چندین بار طی مسیر می‌کند به این معنا که روح در مواجهه با ناتوانی‌های خود برای ادامه مسیر

به ابتدای راه باز می‌گردد (همان: ۲۵-۳۲).

نتیجه‌گیری

مخاطب خردورز همواره به اهمیت و جایگاه این دست آثار کلاسیک فلسفی آشنا است و ضرورت این آثار و مطالعه آن‌ها را در شاخه‌های مختلف تفکر به خوبی می‌داند. به تاسی از نگرش استرن می‌توان گفت کتاب پدیدارشناسی روح مقدمه‌ای بر نظام دیالکتیک هگل است. بنابراین اگر بخواهیم آراء هگل را دریابیم باید از پدیدارشناسی روح آغاز نماییم. از سویی به دلیل پیچیده‌گی‌های متن اصلی هگل؛ فهم آن بسیار دشوار است، اما شرح‌های برجسته‌ای چون شرح استرن به همراه ترجمه‌ای فصیح از آن می‌تواند در راه شناختن آراء هگل راهنمایی مفید واقع شود. در این زمینه ذکر چند نکته مهم درباره این کتاب ضرورت دارد:

۱- از نظر مؤلف، پدیدارشناسی نقشی برجسته در دامن زدن به طیف متغیر و گسترده از هواداران هگل دارد، در این راستا استرن به هگلیان چپ و راست اشاره می‌کند سپس به این نکته اشاره دارد که شرحش به دنبال دیدگاه واسط است به عبارتی نویسنده به دنبال «حد وسط هگلی» است. به عقیده او چند سویی فلسفه هگل به عنوان چالش اصلی، عامل برجسته در جهت فهم آراء این فیلسوف است و تنها راه؛ جهت پایان دادن به این نوسانات در فهم آراء هگل تأمل بیشتر در دیالکتیک هگلی است. ۲- آشنایی مترجم با دشواری‌های ترجمه واژه‌ها و آراء هگل؛ که این اثر را در خور ستایش کرده است. ۳- دقت در معادل‌گزارى با تأکید بر حفظ اصطلاحات اختصاصی فلسفه هگل توسط مؤلف و مترجم؛ که به خواننده این اطمینان و اجازه را می‌دهد در صورت نیاز خود به جایگزین کردن معادل مناسب فارسی بپردازد. در این زمینه می‌توان به دو واژه سوژه و ابژه اشاره کرد. سرانجام ویژگی‌های شاخص این کتاب که شامل تأکیدهای مؤلف در نکات برجسته هگل به همراه امانت، دقت و محسنات ترجمه اردبیلی جمع شده و در مجموع اثری در خور ستایش پدید آورده است.

این موارد و بسیاری از محاسن ناگفتنی این اثر، از آن کتابی مفید و قابل استفاده ساخته که لزوم مطالعه آن؛ جهت درک مقدماتی از آراء هگل را مؤکد می‌نماید.

پی‌نوشت

1. saffari_somayeh@yahoo.com
2. Georg Wilhelm Friedrich Hegel, 1770-1831

3. Frederick C.Beiser, 1949
4. Stephen Houlgate
5. Robert Stern,1962
6. Friedrich Wilhelm Joseph Von Schelling, 1775-1854
7. Sense - Certainty: Or the This and Meaning
8. Perception
9. The transition to Self – Consciouness
10. Subject
11. Object
12. Epistemic Foundationalism.
13. Empiricism
14. Realism
15. Bundle View
16. Understanding
17. Desire
18. The Life and Death Struggle
19. Master and Slave
20. Staicism
21. Logos
22. Scepticism
23. Unhappy Consciousness
24. Marcus Aurelius
25. Epictetus
26. The Relationship of Scepticism of Philosophy
27. Immanueh Kant, 1724-1804
28. Johann Gottlieb Fichte, 1762-1814
29. Observing Reason
30. Antigone
31. Natural Religion
32. Religion in the From of Art
33. The Revealed Religion
34. St Johns College Cambridge
35. University of Sheffield, Sheffield, United Kingdom
36. Hegal and the Phenomenology of Spirit
37. G.W.F.Hegal: Critical assessments, 1993

فصلنامه نقد کتاب

کافلسفه

سال سوم، شماره ۱۱-۱۲
پاییز و زمستان ۱۳۹۵

۱۸۱

38. Hegelian Metaphysics, 2009
39. Theodor W. Adorno, 1903-1969
40. Karl Heinrich Marx, 1818-1883

منابع

۱. اردبیلی، محمد مهدی. (۱۳۹۰)، آگاهی و خود آگاهی در پدیدارشناسی روح هگل، تهران، انتشارات روزبهان.
۲. استرن، رابرت. (۱۳۹۳)، هگل و پدیدارشناسی روح، ترجمه اردبیلی، محمد مهدی، تهران، انتشارات ققنوس.
۳. بیزر، فردریک. (۱۳۹۱)، هگل؛ ترجمه حسینی، سید مسعود، تهران، انتشارات ققنوس.
4. Stern, Robert. (2002). Hegel and the Phenomenology of Spirit, First Published by Routledge, Taylor and Francis Group e-Library.

فصلنامه نقد کتاب

کلاس فلسفه عرفان

سال سوم، شماره ۱۱-۱۲
پاییز و زمستان ۱۳۹۵

۱۸۲

مجموعه مقالات و پژوهش‌های فلسفی